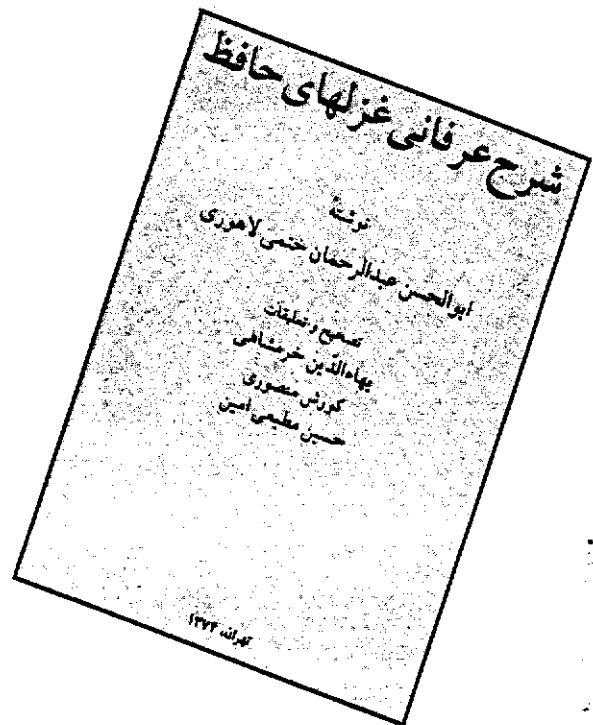


# نکاتی از شرح عرفانی غزل های حافظ

علیرضا ذکاوتی قراکزلو



شرح عرفانی غزل های حافظ، تالیف ابوالحسن عبدالرحمن ختمی لاهوری، به کوشش خرمشاهی، منصوری، مطیعی امین، نشر قطره، ۱۳۷۲، چهار مجلد.

«... سبکیاران ساحل علمای شریعت باشند و مراد از موج و گرداب هایل، مشکلات و صعوبات مقام سکر و فنا است که سالک را در ورطه زنادقه و الحاد و لجه جمع صرف و اتحاد، هلاک و سرگردان می سازد». (ج ۱، ص ۱۰)

غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ ...

«حضرت خواجه را آوازی بود در عین لطافت و خوش آهنگی ...»

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را

«مراد از خاک، تن مبارک حضرت نوح و یا جسد مبارک

حضرت آدم صفی است». (ج ۱، ص ۷۷)

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را ...

«دأب این طایفه علیّه آن است که چون شوق و قلت و

اضطراب برایشان غالب می شود و استیلا می آورد، از خوف

صدور شطحیات می گریزند در پرده مجاز، و شرح درد دل

بی تردد و دغدغه به استیفاء ظاهر می نمایند». (ج ۱، ص ۸۲)

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن ...

«مباش در پی آزار خود، یعنی کاری نکن که آزار و عذاب

بکشی ...». (ج ۱، ص ۲۵۸)

مستور و مست هر دو چو از یک قبیله اند ...

«مستور اهل خلوت، و مست اهل محبت است». (ج ۱،

ص ۳۱۸)

خم زلف تو دام کفر و دین است ...

«صفت الهادی تقاضای مظاهر مهتدی، و صفت المضل

تقاضای مظاهر ضاله نموده». (ج ۱، ص ۳۰۲)

سهو و خطای بنده اگر نیست اعتبار

معنی عفو و رحمت پروردگار چیست؟

مؤلف، طبق آنچه مصدحان در مقدمه کتاب نوشته اند، در اواخر قرن دهم متولد شده و کتاب مرجع البحرین را در ۱۰۲۶ هـ. ق. تألیف کرده است. بیش از این اطلاعاتی از او در دست نیست. از این شرح مفصل برمی آید، که مؤلف معلومات عالی ادبی و مطالعات عمیق عرفانی داشته، و جای جای از ابن عربی و عین القضاة و غزالی و میر سید علی همدانی نقل قول می نماید. همچنین از اشعار مولوی و شبستری زیاد نقل کرده است. با آنکه در تفسیر عرفانی غزلیات حافظ گاه دچار تکلف شده ولی از شوخ طبعی زندانه حافظ برخوردار است و چنانکه خواهیم دید روح کلام شاعر را دریافته است و استهزای شاعر را نسبت به قشریون و ریاکاران کوتاه اندیش بخوبی ظاهر می سازد و توضیح می دهد. تصریح او بر اینکه عرفا و شعرا در مراحلی از سلوک و زندگانی ممکن است دچار عشق مجازی و حتی هوس های منحرف شوند، یادآور کتاب مجالس العشاق است که بیش از یک قرن پیش از آن نوشته شده است. اکنون نکاتی از این کتاب را با تلخیص از نظر خوانندگان می گذرانیم، و خوانندگان را برای تفصیل به اصل کتاب ارجاع می دهیم.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکیاران ساحل ها

«شبنم کنایت از گناه صغیره است، که المخلصون علی خطر عظیم». (ج ۲، ص ۹۳۹)

به کوی میکده یارب سحر چه مشغله بود؟  
«رسمی است می فروشان را که به هنگام شب ها میکده را آرایش می دهند و شمع و مشعله روشن می کنند و همه را در جوش می آرند... و افسانه خوانان و حکایت گویان در کار می گردند و مطربان سازها را کسوف می نمایند و طرفه بشکن بشکن در میکده ها می شود». (ج ۲، ص ۸۵۶)

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو...  
از جمله منافع، اشتعال حرارت غریزی، هضم طعام، تواضع متکبران، سخاوت ممسکان، جرأت بیدلان، و خلاص از قید هستی و خودپرستی». (ج ۲، ص ۹۷۱)

خوش آن دلی که مدام از پی نظر نرود...  
«از عارف شیرازی ذنب چشم که خلاف مرضی محبوب غیور باشد صدور یافته». (ج ۲، ص ۹۷۹)

دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد  
شد بر محتسب و کار به دستوری کرد  
«شراب ها اجازه محتسب عین ظرافت رندانه است». (ج ۲، ص ۱۰۲۹)

دل از من برد و روی از من نهان کرد  
خدا را با که این بازی توان کرد  
«بازی، استدراج و مکر الهی را گویند». (ج ۲، ص ۱۰۴۲)  
گرچه می گفت که زارت بکشم، می دیدم  
که نهانش نظری با من دل سوخته بود  
«در عین قهر و جلال در جهت تربیت حال من بود». (ج ۲، ص ۱۱۱۱)

جمله وصف عشق من بوده ست و حسن روی تو  
این حکایت ها که از فرهاد و شیرین گفته اند  
«به مقتضای آنکه ان الله جمیل یحب الجمال، حسن و محبت از صفات حق اند لاجرم فی حد ذاته متجزی نمی شوند، پس عاشقان از ازل تا ابد وجود واحدند و همچنین معشوقان». (ج ۲، ص ۱۴۰۰)

چندان که زدم لاف کرامات و مقامات  
هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد  
«اگر سالک کرامت بیند، دچار قبض شود». (ج ۲، ص ۱۱۵۵)  
پنهان خورید باده که تکفیر می کنند  
«در اخفای فاعل تکفیر می کنند رند شیرازی را نکته ای ملحوظ است که تعیین فرقه نکند و معاتب هیچ کس نباشد». (ج ۲، ص ۱۱۷۰)

شب تیره چون سرآرم ره پیچ پیچ زلفت  
مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد

«حکمت الهی اقتضا کرد ظهور مخالفت از انسان، تا ظاهر شود از حق تعالی غفران». (ج ۱، ص ۳۲۰)

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست...  
ظرافت است با زاهد شکم پرور». (ج ۱، ص ۳۲۱)  
آن شد که بار منت ملاح بردمی  
گوهر چو دست داد به دریا چه حاجت است؟  
«یعنی آن وقت گذشت که بار منت مرشد بردمی و کشیدمی...». (ج ۱، ص ۳۲۴)

مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت  
به تماشای که آشوب قیامت برخاست  
«اشاره به لیلۃ الاسراء». (ج ۱، ص ۳۷۹)

آنجا که کار صومعه را جلوه می دهند  
ناقوس و دیر و راهب و نام صلیب هست  
«آنجا که مظاهر جمالی را جلوه می دهند و به روی کار می آورند، مظاهر جلالی را نیز جلوه می دهند و ظاهر می سازند». (ج ۱، ص ۴۱۴)

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست...  
«زیرا که او بیمار نادانی است، و بیمار محل ترحم است نه جای خشونت». (ج ۱، ص ۴۵۷)

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش...  
«رد فلسفی است که فلک را عقل فعال می گوید و اسباب را بدو منسوب می دارد». (ج ۱، ص ۴۹۷)

خמוש حافظ و این نکته های چون زر سرخ  
نگاه دار که قلاب شهر صراف است  
«سید عضد صراف که از افاضل روزگار بود، با حافظ تعصب داشت...». (ج ۱، ص ۵۸۲)

باغبان همچو نسیم ز در خویش مران  
کتاب گلزار تو از اشک چو گلزار من است  
«خدایا من در وجود خود به تو محتاجم و تو در ظهور خود به من». (ج ۱، ص ۵۵۹ و ۸۶۶)

خُم گو سر خود گیر که خمخانه خراب است  
«مراد از خمخانه عالم اجسام است». (ج ۱، ص ۶۱۴)  
وجه می می خواهم و مطرب، که می گوید رسید؟  
«بهای شیشه می و اجوره مطرب می خواهم، آن هم دیده شود که که می گوید رسید». (ج ۱، ص ۷۳۵)

حالی درون پرده بسی فتنه می رود  
تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند؟

«سنت الله بر این جاری گشته که در این جهان ظالمان و حاسدان را مهلت می دهند تا مستحق عذاب آخرت گردند، و این امهال بر مظلومان و محسودان گران می آید». (ج ۲، ص ۷۹۷)  
هر شبی در این ره صد بحر آتشین است

گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین ...  
گفت: تو مست و دیوانه ای نمی دانی که هر دو کار را  
می کنند. چون سالک به مرتبه محبت ذاتی رسید در همه ذرات  
او را می بیند». (ج ۲، ص ۱۴۹۹)

در عهد پادشاه خطابش جرم پوش  
قاضی قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش  
«جماعت مذکوره [یعنی قاضیان و مفتیان] خواجه حافظ را  
به جهت شرابخواری پیش پادشاه مذکور بدنام کرده بودند،  
همان تهمت را به روی شان می مالدا!». (ج ۳، ص ۱۹۱۲)

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن  
منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن  
«به سبب آنکه عارف شیرازی اکثر اوقات در مطالعه جمال  
حقیقی توصل به مظاهر حسنه مجازی می نمود، جماعتی از  
زهاد غیبت خواجه در پرده می کردند. خواجه می گوید: چرا در  
پرده می گوئید من آشکارا می گویم، اما دیده نیالوده ام به بد  
دیدن». (ج ۴، ص ۲۵۶۳)

اشک آلوده ما گرچه روان است ...  
«اشک آلوده ذنب چشم است از نظر کردن به عورات نامحرم  
و امارد». (ج ۴، ص ۲۳۱۹)

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان ...  
«شمشاد قدان: عالمان راسخ در علم و عمل.  
شیرین دهنان: علمای لدنیه.  
صف شکنان: علمای جدل.  
شیرین سخنان: علمای لسانی.  
پیمان شکنان: الذین ینقضون عهد الله بعد میثاقه». (ج ۴،  
ص ۲۵۲۷)

دوش رفتم به در میکرده خواب آلوده ...  
«عارف شیرازی در این غزل بی بدل، بیان منع و زجر پیر و  
مرشد از عشق مجازی به طریق دوام و استمرار می کند. نباید بر  
پُل منزل سازد». (ج ۴، ص ۲۶۷۲).

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی  
«خطاب است عتاب آمیز با فلسفی که بر علم لسانی (جدل و  
مباحثه) اکتفا نموده از علم قلبی و باطنی بی خبر بلکه منکر  
مانده». (ج ۴، ص ۲۸۴۳)

آیین تقوی مانیز دانیم  
اما چه چاره با بخت گمراه  
«جهت تعریض و استهزای شیخان زمانه و زاهدان روزگار،  
بخت خود را گمراه گفته، و الا بخت محبان بر راه مستقیم  
است». (ج ۴، ص ۲۷۱۱)

«او را جز به او نتوان دید» (ج ۲، ص ۱۰۷۵)  
قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود ...  
«از سیاق این غزل مفهوم می شود که هنوز حافظ را سیر الی  
الله تمام نشده بود که جدایی از مرشد در میان آمد. قتل یعنی  
فناي ذات و صفات که شرط دخول سیر فی الله است». (ج ۲،  
ص ۱۱۴۴)

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید ...  
«خطاب مهدی موعود». (ج ۲، ص ۱۵۳۰)  
گفت که این سیاه کج، گوش به من نمی کند ...  
«یعنی جف القلم بما هو کائن». (ج ۲، ص ۱۳۰۸)  
به کوی می فروشانش به جامی بر نمی گیرند  
زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی ارزد  
«اگر می فروش بگیرد دل ما را به می که نجاست و حرمت  
آن به نص ثابت شده است، بفروش دل نفاق آمیز فتنه انگیز خود  
را، که از این بهتر قیمت نمی ارزد. اما می فروش کی می گیرد و  
کجا چنین سودا می کند!». (ج ۲، ص ۱۰۵۸)

نه به هفت آب که رنگش به صد آتش نرود  
آنچه با خرقه زاهد می انگوری کرد  
«چون ایبات متضمن رندی و شوخی شطاحان کوچه محبت  
بود و این معنی بر طبع زاهد لفظی ذاهل [=بیهوش] گران نمود،  
لاجرم با او از راه ظرافت استهزایی صریح فرمود. رسم  
شرابخواران است که اگر کسی نمی خورد لباسش را با شراب ضایع  
می کنند و رسوایی و فضاحت بار می آورند». (ج ۲، ص ۱۰۳۲)  
من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم  
«مسجد تجلیات جمالی، و خرابات تجلیات جلالی». (ج ۳،  
ص ۱۵۹۶)

در نظر بازی ما بیخبران حیرانند ...  
«رند شیرازی را در این مطلع طرفه ظرافت هاست. اول اینکه  
از ایشان تعبیر می نماید به بی خبران. ثانی آنکه می گوید: «من  
چنینم که نمودم» که ایشان نفاق دارند! ثالث آنکه می گوید:  
«ایشان دانند» که بی خبران را چنین گفتن استهزاست چنانکه  
کسی گوید: مرده ها دانند!». (ج ۳، ص ۱۱۸۹)

زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد  
«رند شیرازی را در این غزل طرفه ظرافتی است با فرقه زهاد  
لفظی که گرفتار خلوت و چله زنان هستند. ترجیح میخانه که  
مقام رندان خراباتی است بر خلوتخانه که منزلگاه زاهدان  
صورتی است». (ج ۲، ص ۱۱۵۰)

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود  
شرمی از مظلمه خون سیاوش باد  
«شاه شجاع شاه ترکان است، و عماد فقیه مدعی، و  
سیاوش خود حافظ مظلوم نامراد». (ج ۲، ص ۱۳۹۰)